

می‌کرد و نمی‌توانست مخارج تحصیلاتش را پرداخت کند. آقای دکتر به هیأت مدیره صندوق ولی عصر (عج) نامه‌ای نوشتند و تقاضا کردند که ماهیانه دویست تومان از حساب ایشان به آن دانشجو پرداخت شود. البته فقط بحث‌های مالی نبود. ایشان به هر طریقی که می‌توانستند - هم مادی و هم معنوی - به قشر روحانیت و ضعفا کمک می‌کردند.

به نظر می‌رسد که شهید به مسئله سلامت افراد توجه ویژه‌ای داشته‌اند.

همین‌طور است. ایشان یکی از اعضای هیأت مدیره خیریه بودند و سفارش کرده بودند که اگر هر یک از افراد خانواده‌ها کسالتی پیدا کرد، او را به مطب ایشان معرفی کنیم. اتفاقاً یک‌بار من خدمت دکتر بودم که خبر رسید وضعیت یک بیمار اورژانسی است. دکتر به من پیشنهاد کردند که به اتفاق هم‌دیگر برای معاینه آن بیمار برویم. از مطب که بیرون آمدیم و می‌خواستیم سوار ماشین‌شان شویم، دکتر منصرف شدند و گفتند با تاکسی برویم.

زمانی که بالای سر مریض حاضر شدند، خیلی خوشحال بودند که توانسته‌اند به موقع خودشان را بر سر بیمار برسانند. به‌رحال نسخه‌ای نوشتند و قرار شد من دارو را تهیه کنم و به خانواده بیمار تحویل بدهم. در بین راه از ایشان سؤال کردم که آقای دکتر، چرا ماشین خودتان را سوار نشدید، و تاکسی گرفتید؟ ایشان گفتند وقتی نزدیک ماشین رسیدیم، دیدم گربه‌ای زیر ماشین استراحت کرده، نخواستیم با حرکت ماشین، استراحت و آسایش حیوان بر هم بخورد.

**سؤال کردم که آقای دکتر، چرا ماشین خودتان را سوار نشدید، و تاکسی گرفتید؟ ایشان گفتند وقتی نزدیک ماشین رسیدیم، دیدم گربه‌ای زیر ماشین استراحت کرده، نخواستیم با حرکت ماشین، استراحت و آسایش حیوان بر هم بخورد.**

بدون دردسر در بیمارستان مداوا شود. خوشبختانه آن شخص به تهران اعزام شد و بعد از ۲۲ روز بستری در بیمارستان، بیماری‌اش برطرف شد و حالا هم یکی از طلبه‌های فاضل استان یزد است.

مورد دیگری را هم به یاد دارم که دکتر پاک‌نژاد به یک دانشجو کمک کردند. دانشجویی بود که اعلامیه مرحوم امام (ره) را پخش می‌کرد. ساواک وی را گرفت و با آتش سیگار شکنجه‌اش کرد، اما او جرأت نداشت در بیمارستان بستری و مداوا شود. به همین دلیل هم آن دانشجو را در یک منزل شخصی بستری کردند و دکتر برای مداوایش به آن‌جا می‌رفت.

کمک مالی به دانشجویان چه طور؟ به یاد دارید که دکتر پاک‌نژاد به دانشجویان، از نظر مالی کمک کرده باشند؟

بله، این اتفاقات در آن زمان خیلی زیاد رخ می‌داد. به یاد دارم که یک دانشجوی یزدی در مشهد تحصیل

یکی از عمده‌ترین فعالیت‌های شما، تلاش برای احیاء و زنده‌نگاه‌داشتن سنت حسنه قرض‌الحسنه است. از سوی دیگر، دکتر پاک‌نژاد، یکی از مؤسسان صندوق‌های قرض‌الحسنه در شهر یزد بوده‌اند، آیا این فعالیت‌ها، زمینه‌آشنایی و ارتباط شما را با دکتر پاک‌نژاد فراهم کرد؟

تقریباً. بنده از سال ۱۳۴۲ با شهید صدوقی و در سال ۱۳۴۸ با دکتر پاک‌نژاد آشنا شدم، ولی حدود سال ۱۳۵۱ و سالگرد میلاد حضرت فاطمه زهرا (س) بود که صندوق قرض‌الحسنه ولی عصر (عج) با همکاری و همراهی شهیدان صدوقی و پاک‌نژاد تأسیس شد. به‌علاوه، دکتر پاک‌نژاد عضو هیأت مدیره صندوق حضرت ولی عصر (عج) و خیریه حضرت رضا (ع) بودند و در این دو مؤسسه خدمات زیادی انجام دادند.

**شما از فعالیت‌های علمی و زندگی کاری دکتر هم مطلع بودید؟**

بله، عمده‌ترین بخش فعالیت‌های شهید پاک‌نژاد در محیط کاری و محیط اجتماعی، کمک به مردم کم‌درآمد، جامعه روحانیون و قشر ضعیف و دانشجو بود. به عنوان مثال یکی از روحانیون به بیماری سل دچار بود، اما در یزد مداوا نشد و این روحانی هم توانایی مالی نداشت تا برای درمان به تهران برود. بنده به شهید پاک‌نژاد اطلاع دادم، ایشان بلافاصله مراتب عزیمت آن روحانی را به تهران فراهم کردند. حتی ایشان خیلی محرمانه به من گفتند که تمام مخارج این طلبه را خودشان تأمین می‌کنند. دکتر یکی از طلبه‌ها را همراه بیمار کردند و برای دکتر بیمارستان، نامه‌ای نوشتند که آن روحانی



## شهید پاک‌نژاد، یکی از بازوهای تأثیرگذار انقلاب بود...

گفت‌وشنود شاهد یاران با شیخ نصرالله نادرزاده

مسئول صندوق قرض‌الحسنه ولی عصر (عج) و پیش‌نماز مسجد اتابکی

• درآمد

ذکر تک‌تک جزئیاتی که شخصیت شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد را روشن می‌کند، تمام چیزهایی است که در گفت‌وگو با شیخ نصرالله نادرزاده مطرح و بررسی شد. نادرزاده، یکی از کسانی است که هم با آن شهید بزرگوار دوست بوده و هم در فعالیت‌های کاری و اجتماعی با یکدیگر شریک و همکار بوده‌اند. بنابراین طبیعی است که بیش از دیگران می‌تواند به بیان لحظه به لحظه اتفاقات بپردازد.

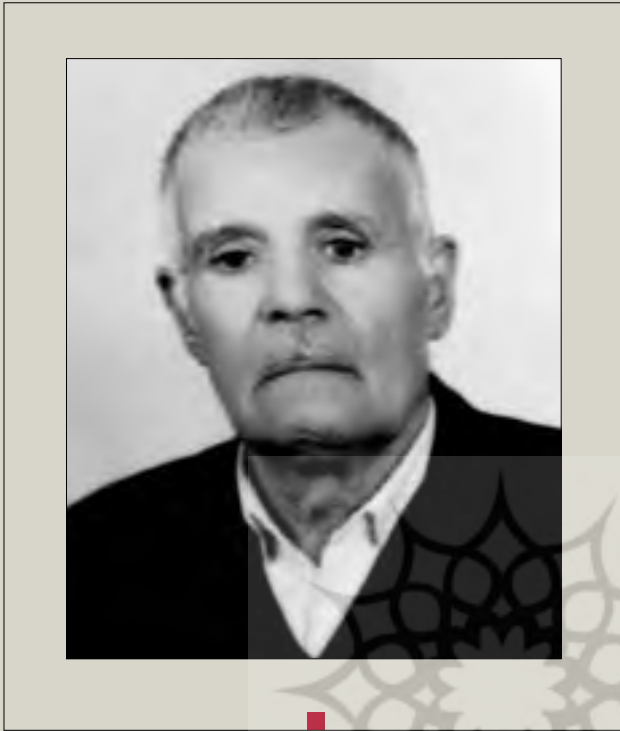
## به نظر شما چرا دکتر پاک‌نژاد نسبت به پول ویزیت‌شان حساس نبودند؟

البته ایشان از کسانی پول نمی‌گرفتند که وضعیت مالی و اقتصادی خوبی نداشتند. حتی زیر نسخه این افراد هم، جمله‌ای خطاب به داروخانه رازی می‌نوشتند که داروخانه پول داروها را به حساب دکتر بگذارد. مطمئناً بخشی از این کار دکتر به خاطر رضای خداوند بوده است، اما ایشان یک‌بار در جلسه‌ای گفتند که هفتاد درصد بیماری افراد، با حق ویزیت‌نگرفتن و حساب‌کردن هزینه نسخه بیمار، از بین می‌رود، بقیه بیماری هم به لطف خدا برطرف می‌شود و بیمار ان‌شاءالله بهبود پیدا می‌کند.

شما از علما و طلاب شهر یزد هستید و شهید صدوقی هم به عنوان پرچم‌دار انقلاب اسلامی در استان یزد فعالیت می‌کردند. می‌دانیم که دکتر سیدرضا پاک‌نژاد هم از همراهان و همگامان شهید صدوقی بوده و مطمئناً در پیشبرد اهداف انقلاب فعالیت کرده‌اند. جناب عالی نقش دکتر پاک‌نژاد را در فرایند پیروزی انقلاب اسلامی چگونه می‌بینید؟

هر کسی که بخواهد یک کار انقلابی و مثبت انجام دهد، به کمک نیاز دارد. خوشبختانه در آن دوره، امثال پاک‌نژادها حضوری فعال داشتند تا این انقلاب به وجود آید و رونق بگیرد. شهید پاک‌نژاد هم یکی از بازوهای مهم و تأثیرگذاری بودند که قدم به قدم در کنار شهید صدوقی فعالیت می‌کردند. ایشان در تمام مراحل پیشرفت انقلاب، خدمت می‌کردند. طبیعی است که مردم خوب یزد هیچ‌گاه خاطره مجاهدت‌ها و جان‌فشانی‌های آن عزیز را فراموش نخواهند کرد.

یک‌بار هم در دوران دفاع مقدس، شهید صیاد شیرازی به یزد تشریف آوردند و برای جبهه از شهید صدوقی پولی درخواست کردند. شهید صدوقی با مبلغ درخواستی ایشان موافقت کردند و به من دستور دادند که این مبلغ را از حساب جبهه به وسیله چک پرداخت کنم، اما موجودی حساب جبهه چهل هزار تومان از مبلغ مورد نظر شهید صدوقی کمتر بود. تلفنی جریان را برای شهید صدوقی تعریف کردم، ایشان فرمودند پول را پرداخت کنید، اما اگر تا ظهر این مقدار پول به صندوق نرسید، من پرداخت می‌کنم. این مبلغ به شهید صیاد شیرازی پرداخت شد و آن بزرگوار با خوشحالی از یزد رفتند. ساعت حدود ۱۱ بود که آقای که من تا آن زمان هرگز او را ندیده بودم، وارد صندوق شدند و رسیدی را از طرف بانک ملی آوردند که نشان می‌داد ۴۰ هزار تومان به حساب صندوق ولی عصر (عج) واریز کرده‌اند. ایشان گفتند این پول را به حساب جبهه منظور کنید. گفتم اجازه بدهید به شما رسید بدهم، اما ایشان فرمودند اسم نیاز نیست و رسید هم نمی‌خواهم. شما این پول را به حساب جبهه منظور کنید. من رسید را گرفتم و به حساب جبهه واریز کردم که چهل هزار تومان کسر داشت، به خودم گفتم چرا این آقا بیشتر یا کمتر از کسری ما پول واریز نکرد؟ بعد به این فکر افتادم که راستی این آقا چه کسی بود؟ از محل صندوق بیرون آمدم و به پیاده‌روهای اطراف نگاه کردم و آن آقا را ندیدم. زنگ زدم به بانک ملی که اسم آن آقا را ببرسم، آن‌ها گفتند موفق شده‌اند اسمش را بفهمند. من آن شب به منزل آقای صدوقی رفتم و این ماجرا را تعریف کردم. ایشان اشک از چشمان‌شان جاری شد و گفتند که اگر امام زمان به ما کمک نمی‌کرد، پیروز نمی‌شدیم. مسلم بدان که امام زمان ارواح‌فداه به ما کمک خواهد کرد. ■



گفت‌و شنود شاهد یاران با محمدعلی صابرها  
هم‌محل‌ه‌ای شهید دکتر پاک‌نژاد

## هیچ وقت نمی‌گفت نمی‌آیم...

با یادآوری آن روزها آهی می‌کشید و ادامه می‌دهد: «ویزیت دکترهای دیگر اگر پنجاه تومان یا صد تومان بود، ما پنج تومان داخل پاکت می‌گذاشتیم و به آقای دکتر تعارف می‌کردیم. ایشان با آن‌که نمی‌دانستند که در داخل پاکت چه مقدار پول گذاشته‌ایم، ولی همان مقدار را هم بر نمی‌داشتند. اگر هم مثلاً یک‌بار از ده مرتبه، پول را برمی‌داشتند، بیشتر از پنج تومان نبود؛ گاهی هم پول ویزیت را به زور به ایشان می‌دادیم.» می‌پرسم به جز این که شما برای بیماری یا حل مشکل خودتان به مطب ایشان مراجعه کنید، آیا از دکتر پاک‌نژاد می‌خواستید که برای معاینه دیگر بیماران هم به منزل‌شان برود؟ سرش را به نشانه مثبت تکان می‌دهد و می‌گوید: «بارها اتفاق افتاد که از ایشان خواستیم تا برای معاینه بیمارها به منازل دوستان و آشنایان بیایند. هیچ وقت نشد که دکتر بگویند من نمی‌روم. بیایم، همیشه می‌آمدند. فقط یکی، دو بار در مطب‌شان نبود. هر وقت مراجعه می‌کردیم، دکتر می‌گفت ساعت هشت، هشت و نیم، زمانی که سرم خلوت شد، می‌آیم.» ■

محمد علی صابرها یکی از شهروندان یزد است که ارتباط خوبی با شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد برقرار کرده بود. یکی از هزاران بیماری که پولی برای پرداخت هزینه مداوا به دکتر نداشته و شهید پاک‌نژاد بی‌آن‌که انتظار جبران آن را داشته باشد، او و خانواده‌اش را معاینه می‌کرده است: «زمان‌هایی پیش می‌آمد که حال مریض ما آن‌قدر بد می‌شد که نمی‌توانستیم او را از چا حرکت دهیم و به مطب ببریم و پزشک حتماً باید بر بالای سر مریض حاضر می‌شد. وقتی به پزشک‌های دیگری غیر از دکتر پاک‌نژاد مراجعه می‌کردیم، می‌گفتند که برای معاینه بیماران توی خانه وقت نداریم. ما هم به سراغ آقای دکتر پاک‌نژاد می‌رفتیم، ایشان می‌گفتند مطبم که خلوت شد، می‌آیم.» حتی اگر دکتر پاک‌نژاد به خانه بیمارها هم نمی‌رفت طبیعی می‌بود، اما به شهادت صابرها هیچ وقت این اتفاق نیفتاد. آن‌ها سر کوچی می‌ایستادند تا دکتر، تک تک مراجعان مطب را معاینه و درمان کند: «دکتر می‌آمد، معاینه می‌کرد و نسخه می‌نوشت. بعد تعارف می‌کردیم که آب‌میوه بخورند، اما چیزی نمی‌خوردند و می‌رفتند.»